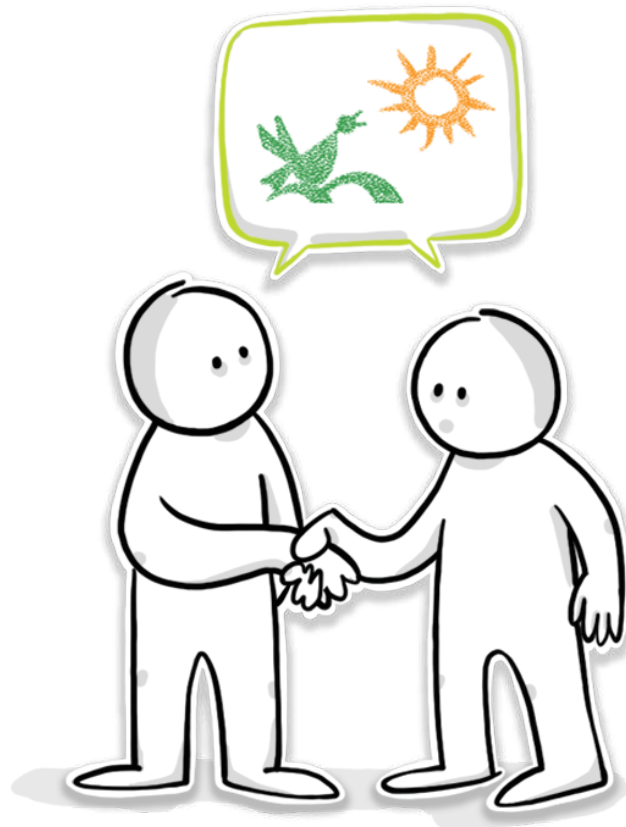




مؤسسه آمال

ما، همکاری، آینده:

همکاری مؤسسه آمال با قانون پرورش فکری



تابستان سال ۱۴۰۳



ما، همکاری، آینده موضوع همایش سه‌روزه «کانون‌یاران» بود که در تابستان سال ۱۴۰۳ با همکاری کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان استان قزوین و مؤسسه آمال برگزار شد. کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان استان قزوین با هدف به رسمیت شناختن نوجوانان فعال در مراکز مختلف کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، این برنامه را برگزار کرد و مؤسسه آمال مسئولیت طراحی و اجرای محتوای آموزشی همایش را بر عهده داشت.

از آشنایی تا همکاری

داستان همکاری مؤسسه آمال با کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان استان قزوین از جایی آغاز شد که مسئولان این مجموعه قصد کردند برای نخستین بار از فعالیت مخاطبان اصلی خود، یعنی نوجوانان، در برنامه‌های کانون قدردانی کنند و عاملیت «کانون‌یاران» را به رسمیت بشناسند. به همین منظور برای رویدادی سه‌روزه با حضور دختران نوجوان فعال در مراکز کانون پرورش فکری شش استان برنامه‌ریزی می‌کنند. این همایش قرار بود با حضور دختران ۱۳ تا ۱۵ ساله، در اردوگاه دلگشا در نمک‌آبرود برگزار شود.

در پی این تصمیم، مسئولان برنامه، طی یک تماس تلفنی، از مؤسسه آمال دعوت کردند تا طراحی و اجرای محتوای آموزشی همایش را بر عهده بگیرد. علت انتخاب آمال، تجربه مثبت تعدادی از مربیان کانون از شرکت در دوره‌های قبلی آمال بود. مؤسسه آمال نیز از این فرصت استقبال کرد، چرا که گسترش مفاهیم آموزشی این مؤسسه در سطح اجتماعی و کمک به توانمندسازی اجتماعی و مالی کودکان سرزمینمان، یکی از اهداف اصلی آمال است.

اولین جلسات آشنایی و گفتگوها آغاز شده بود که مشکل بزرگی رخ نمود. بودجه کانون پرورش فکری استان قزوین، برای پرداخت هزینه‌های کامل پروژه ناکافی بود و در نتیجه یا باید برنامه متوقف می‌شد یا حامی مالی

به پروژه اضافه می‌گردید. با معرفی و مشارکت مؤسسه آمال؛ مؤسسه توسعه و ابتکار نوید تأمین بودجه این پروژه را برعهده گرفت و قراردادی میان مؤسسات فعال امضا شد.

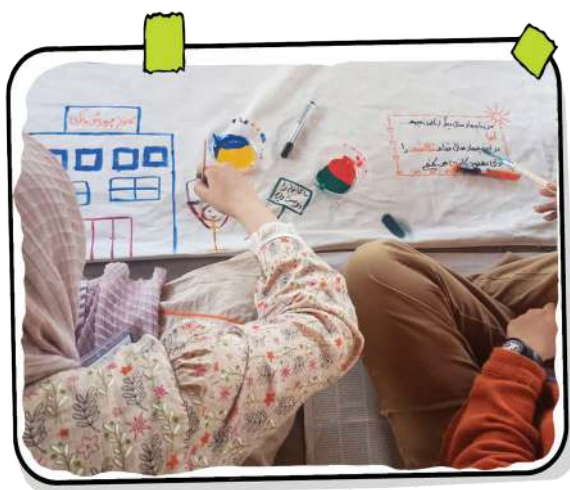
پس از رفع دغدغه‌های مالی، جلساتی بین آمال و کانون برگزار شد تا هر دو طرف به درک مشترکی از اهداف، شیوه آموزش و نقش نوجوانان برسند. در این جلسات بود که مسئولان کانون با نگرش آمال و اهمیت «حضور فعال نوجوانان» و نقش‌آفرینی آنها در تغییر و بهبود محیط خود آشنا شدند و اعضای آمال نیز دریافتند که کانون در این طرح به دنبال سه هدف است:

۱. توانمندسازی کانون‌یاران

۲. جذب اعضای جدید به کانون

۳. تقویت فرهنگ کتاب‌خوانی و استفاده از فعالیت‌های ۶۰ گانه کانون

در ادامه کار، اعضای آمال برنامه پیشنهادی کانون را بررسی کردند و خواستار تعدیل در بعضی از قسمت‌های آن – مانند بیدارباش زود هنگام (۶ صبح)، زمان طولانی آموزش‌ها و احتمال طولانی شدن سخنرانی‌ها – شدند. بعد از توافق درباره کلیات برنامه، گروه آموزش مؤسسه آمال تدوین برنامه آموزشی را آغاز کرد.



برنامه آموزشی: اصول، افراد، تدارکات

مؤسسه آمال، طبق اصول آموزش تعاملی و مشارکت محور و بر پایه سه محور زیر برنامه‌ای ویژه طراحی کرد:

• **ما:** فعالیت‌هایی برای شناخت بیشتر بچه‌ها از یکدیگر، آشنایی با فعالیت‌های کانون و معرفی استان‌ها.

• **همکاری:** تمرین مشارکت، تصمیم‌گیری گروهی و تقویت کار تیمی.

• **آینده:** تمرکز بر ایده‌های خلاقانه نوجوانان درباره آینده کانون و اجتماع‌شان، تصویرسازی و خلق داستان گروهی.

فعالیت‌های منتخب نیز با در نظر گرفتن محدودیت‌های زمانی و فضایی و همچنین مفاهیم مورد نظر طراحی و به برنامه اضافه شدند.

برنامه بر مبنای تقسیم شرکت‌کنندگان نوجوان به سه گروه طراحی و گروهی ۸ نفره برای اجرا انتخاب شد که از این میان یک نفر مدیر پروژه، سه نفر مربی، سه نفر رابط بین گروه‌ها و یک نفر مسئول ثبت و مستندسازی برنامه بودند. برای هماهنگی و آماده سازی تیم نیز جلسات آنلاین و حضوری برگزار شد.

تجهیزات لازم برای اجرای برنامه با همکاری کانون و مؤسسه آمال تهیه شد. پیکسل‌هایی به شکل پرنده، که در آمال نماد پروژه‌ها و فعالیت‌های تمرینش بچه‌هاست، تولید شد. همچنین بنا شد پس از پایان دوره، گواهینامه‌ای با عنوان مشارکت در پروژه «ما، همکاری، آینده» به نوجوانان اهدا شود.

آغاز اردو و اجرای برنامه

۱۸ شهریور گروه آمال با شوق راهی نمک‌آبرود شدند و استقبال خوب تیم کانون خستگی ترافیک سنگین را کاهش داد. گروه‌های نوجوان از استان‌های مختلف از راه می‌رسیدند. همان شب تیم آمال چیدمان و آماده‌سازی فضا را انجام داد.

صبح ۱۹ شهریور اردو با انرژی نوجوانان، چند سخنرانی کوتاه، بازی‌های گرم‌کننده، رد و بدل کردن دستبندهای دوستی و پیام‌های خوش‌آمدگویی آغاز شد. برنامه در طول این سه روز بر طبق محورهای در نظر گرفته شده، پیش رفت. مشاهدات و دریافت‌های گروه آموزش آمال در هر یک از محورها بدین قرار بود:

محور «ما»

- قانون‌هایی که در ابتدای کار با مشارکت بچه‌ها نوشته شد، به شکل مؤثری رفتار گروهی را تنظیم کرد.
- تنوع ایده‌های بچه‌ها برای توسعه کانون فراتر از انتظار بود و نشان می‌داد آنان پیش از اردو نیز با ذهنی فعال و خلاق در این باره ایده‌پردازی کرده بودند.
- جدی گرفته شدن نظرات و حضور فعال بچه‌ها از سوی تیم آمال، احساس ارزشمندی و مشارکت را در آنها تقویت کرد.
- ترکیب گروه‌ها از استان‌های مختلف، آشنایی عمیق‌تری بین نوجوانان ایجاد کرد.
- با فضای امن و سرشار از احترامی که شکل گرفت، نوجوانان بدون خودسانسوری درباره ایده‌هایشان صحبت می‌کردند.
- فعالیت «افتخار اجتماع من» باعث شناخت متقابل، همکاری و اشتیاق قابل توجه نوجوانان شد. این

فعالیت آن قدر برای شرکت‌کنندگان جذاب و پُرثمر بود که یکی از فعالیت‌ها حذف شد تا فرصت بیشتری برای ادامه این فعالیت ایجاد شود.

محور «همکاری»

• در فعالیت «ساخت موسیقی» با متن شعر کانون:

- گروهی از افرادی که از سوی بقیه به همکاری دعوت نشدند، خودشان تیمی مستقل ساختند و با اعتماد به نفس کارشان را ارائه دادند.
- یک گروه به نتیجه نرسید، اما یادگیری ارزشمندی درباره ناکامی و تحلیل دلیل شکست مسیر به دست آورد.
- در گروه‌های موفق هماهنگی در ساخت ریتم به تمرینی برای همراهی در روابط بدل شد.

• در فعالیت «اوبونتو» شامل بازی، قصه‌گویی و گفت‌وگوی جمعی:

- نوجوانان با مفهوم «انسانیت در وحدت» آشنا شدند.
- برخی با این دید جدید به حذف‌ها و رقابت‌های گذشته فکر کردند و به شدت احساساتی شدند.
- پرسش‌هایی مانند «آیا زندگی بدون رقابت ممکن است؟» مطرح شد و تسهیل‌گر بدون قضاوت، آنها را به ادامه پرسشگری و تفکر دعوت کرد.
- بچه‌ها، مربیان همراه و تیم کانون با این تمرین به نگرش جدیدی دست یافتند.

محور «آینده»

• در فعالیت «تصویرسازی ۵ سال آینده کانون»:

- نوجوانان در قصه‌گویی و شعرخوانی بسیار توانمندتر از بخش‌های مرتبط با تفکر انتزاعی فعالیت کردند.
- آشکار شد که کانون برای بچه‌ها و مربیان فضای امن و پرمحبتی تلقی می‌شود و آینده‌ای روشن برای آن متصور هستند.
- ارائه گروهی روی صحنه - همراه با تأکید تسهیل‌گر بر اینکه «کامل بودن مهم نیست، رساندن پیام مهم است» - نگاه نوجوانان و حتی مربیان را نسبت به مفهوم ارائه تغییر داد.



بازخوردها و جمع بندی

بازخوردهای همه‌ی نوجوانان و همچنین مربیان کانون جمع‌آوری شد و بر اساس این بازخوردها مشاهدات، تجربه‌ها، احساس‌ها و تصمیم‌های جدید مخاطبان ارزیابی شد. نتایج نهایی در قالب دستاوردهای کانون و آمال در این رویداد به این شرح بود:

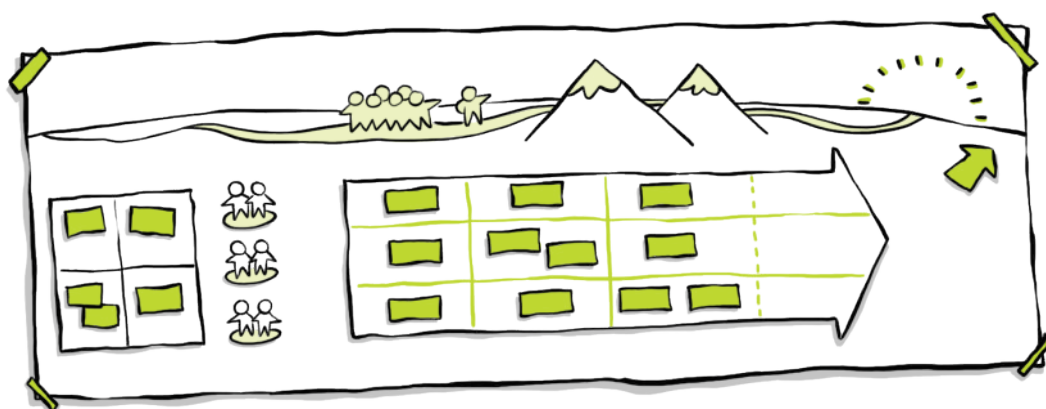
برای کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

- ایده‌های متنوع نوجوانان - که بسیاری از آنها با ایده‌های مربیان مشترک بودند - به دست آمد که می‌توانند پایه تغییرات آینده باشد.
- بر ضرورت تفکیک گروه کودک و نوجوان در برنامه‌ها، فضاها، کتاب‌ها و فعالیت‌ها تأکید شد.
- مشخص شد که نوجوانان برای اجرای پروژه‌هایی مستقل مانند شب‌مانی در کانون، تور شهری، آموزش کودک توسط نوجوان و گفتگوهای آزاد آمادگی زیادی دارند.
- ضرورت آموزش‌های به‌روز جهانی برای مربیان کانون آشکار شد.
- لزوم تقویت پروژه‌های شخصی برای افزایش خلاقیت و پویایی در کانون احساس شد.
- مشخص شد که بسیاری از حاضران در اردو تمایل دارند که تجربه‌های این دوره را به دوستان غایبشان منتقل و در دوره‌های آمال مشارکت و فعالیت کنند.

- بچه‌ها فرصتی یافتند که درخواست‌های خود را بیان کنند، از جمله:
 - برگزاری کلاس‌های تخصصی‌تر مانند تاریخ هنر، تکنیک‌های نقاشی و آشنایی با هنرمندان.
 - تأمین فضاهای حرکتی و ورزشی، به‌ویژه زمین فوتبال برای دختران.
 - برگزاری کارگاه‌های آموزشی برای خانواده‌ها در کنار برنامه‌های نوجوانان.
 - مشارکت در انتخاب، خرید و چیدمان کتاب‌ها، حتی خارج از انتشارات کانون.
 - تشکیل شبکه فارغ‌التحصیلان کانون‌یاران.
 - ایجاد تعادل بهتر میان آموزش و تفریح در اردوهای کانون.

دستاوردهای آمال

- تیم آمال، اجرایی روان و پرتحرر را تجربه کرد که از اعتماد مسئولان کانون به تیم آمال ناشی می‌شد.
- تجربه ۱۰ ساله آمال به هماهنگی، درک مشترک و انسجام تیمی کمک کرد و در نهایت دوره‌ای شاد و پربار اجرا شد.
- یکبار دیگر برای مربیان و فعالان مؤسسه تأیید شد که رفتار منعطف و تعامل با نوجوانان و شنیدن صدای آنان ارزشمند و بسیار ثمربخش است.



شناخت اجتماع من: افتخار من

وقتی تفاوت‌ها به گنج تبدیل شدند

صبح روز اول، ۵۲ دختر نوجوان از شش استان مختلف دور هم جمع شدند. هنوز همدیگر را نمی‌شناختند، دخترانی با لهجه‌ها و فرهنگ‌هایی متفاوت از استان‌های مختلف کشور بودند. تیم آمل، برای آشنایی شرکت‌کنندگان، پیشنهاد داد: «بچه‌ها می‌خواهید با یک پوستر دیواری نشان دهید که به چیزهایی در اجتماعتان افتخار می‌کنید؟» روش کار ساده بود: بچه‌ها باید درباره شهر و استان‌شان تحقیق می‌کردند، آن‌ها اجازه داشتند با موبایل جستجو کنند، از مجله‌ها عکس ببرند و حتی از مربی‌های همراهشان بپرسند.

گروه‌ها مشغول شدند، یکی درباره سوغات همدان می‌نوشت، دیگری مشاهیر شیراز را فهرست می‌کرد و آن‌یکی می‌کوشید منظره‌ای از اصفهان را روی پوستر نقاشی کند. بچه‌ها برای اولین بار در این اردو، نه به عنوان «مخاطب کانون»، بلکه به عنوان «راوی شهر خود» ظاهر شدند. بعد از ساخت پوسترها، نوبت به «بازی شعر» رسید. قرار شد هر گروه، یک شعر از شاعر مشهور استان خود بخواند، بدون اینکه اسم شاعر را بگوید. گروه‌های دیگر باید حدس می‌زدند که این شعر مال کدام شهر و کدام شاعر است.

یکی شروع کرد: «بنی‌آدم اعضای یک پیکرند... همه یک‌صدا گفتند: «سعدی، شیراز!» گروه بعدی از اصفهان، شعری از پروین اعتصامی خواند. صدایشان محکم و پر از غرور بود. بازی همین‌طور ادامه داشت. تیم مربیان از دانش ادبی بچه‌ها تعجب کرده بود، اما چیزی که بیش از همه می‌درخشید، عزت نفس آن‌ها بود. وقتی یکی از دخترها از شهر کوچک خودش می‌گفت، انگار داشت می‌گفت: «ببینید شهر من چقدر ارزش دارد».

تا پیش از این بازی، آن‌ها فقط «قزوینی» یا «مازندرانی» بودند. اما وقتی شعرهای هم را شنیدند، از غذاهای شهر هم برای هم تعریف کردند و عکس سوغاتی‌ها را نشان دادند. کم‌کم فهمیدند: تفاوت‌ها نه یک مانع، که یک گنج است.

یکی از بچه‌ها وسط بحث گفت: «فکر نمی‌کردم تبریز این‌همه شاعر قوی داشته باشد.» دیگری جواب داد: «ما هم نمی‌دانستیم در جنوب ایران ان‌قدر خوراکی خوشمزه هست.

و این‌گونه، «من»ها کم‌کم در «ما» حل شدند. در پایان این بخش، دیگر بچه‌ها فقط عضو کانون نبودند. آن‌ها به راویان سرزمین خود تبدیل شده بودند؛ با پوسترها، شعرها، سوغاتی‌ها، فرهنگ‌هایشان و با عزت نفسی که تا روز افتتاحیه، هیچ‌کس نمی‌دانست این‌قدر عمیق است.

بازی اوبونتو: وقتی بردن، یک تجربه‌ی مشترک شد

بیشتر بچه‌ها از یک قانون ساده در بازی پیروی می‌کنند، هر کس زودتر به خط پایان برسد، برنده است. اما تیم آمال در این اردو تصمیم گرفت مسیر را عوض کند. آن‌ها یک بازی را طراحی کردند که در آن، تنها برنده شدن هیچ معنایی نداشت.

اسم این بازی «اوبونتو» بود.

یکی از تسهیل‌گران، قصه‌ای واقعی از آفریقای جنوبی را تعریف کرد. یک مردم‌شناس به روستایی سفر کرد و پیش بچه‌های یک قبیله رفت. او یک سبد بزرگ پر از میوه‌های رنگارنگ را زیر یک درخت گذاشت و به بچه‌ها گفت: هر کس زودتر از همه به درخت برسد، تمام این میوه‌ها مال خودش می‌شود. بچه‌ها با ذوق به سبد میوه نگاه می‌کردند. مردم‌شناس دستش را بالا برد و گفت: «سه... دو... یک... بدوید!» اما هیچ بچه‌ای ندوید. آن‌ها دست یکدیگر را گرفتند و با هم دویدند تا به درخت رسیدند. سپس دور هم نشستند و میوه‌ها را بین خود تقسیم کردند. مردم‌شناس با تعجب پرسید: «چرا این کار را کردید؟ شما می‌توانستید تنها برنده شوید». بچه‌ها جواب دادند: «اوبونتو! یعنی: من هستم، چون ما هستیم. یک نفر نمی‌تواند خوشحال باشد وقتی بقیه ناراحت هستند.»

تسهیل‌گر بعد از قصه گفت: «حالا نوبت ماست که این بازی را تجربه کنیم.»

یکی از مربیان آمال همان سبد میوه را آورد. قانون بازی ساده بود: هیچ‌کس نمی‌تواند تنها به خط پایان برسد. برای اینکه همه اعضای تیم بتوانند میوه‌ها را بردارند، باید دست‌های یکدیگر را بگیرند و با هم حرکت کنند. حتی اگر یک نفر از گروه عقب بماند یا تنها بماند، بازی برای همه متوقف می‌شود. این قانون برای همه راحت نبود. چند نفر از بچه‌ها عادت داشتند همیشه در مسابقه‌ها اول شوند. وقتی دیدند که گاهی باید عقب بمانند تا با بقیه همراه شوند، ناراحت شدند. یکی از بچه‌ها کنار نشست و گفت: «این بازی اصلاً عادلانه نیست». مربی‌ها کسی را دعوا یا قضاوت نکردند. همه را دعوت کردند بنشینند و با هم حرف بزنند. تسهیل‌گر پرسید: «به نظر شما رقابت همیشه بد است؟ آیا می‌شود بدون رقابت زندگی کرد؟ همکاری همیشه خوب است؟»

یکی گفت: «رقابت خوب است، چون من را قوی‌تر می‌کند.»

دیگری گفت: «اما در مدرسه، رقابت باعث شد از صمیمی‌ترین دوستم دلخور شوم. مدام با هم مسابقه می‌دادیم و این قهرمانی‌ها رابطه‌مان را خراب کرد.»

کم‌کم آن‌هایی که ناراحت شده بودند هم شروع به حرف زدن کردند. یکی از بچه‌ها گفت: «حالا می‌فهمم. قرار نبود من ببازم. قرار بود یاد بگیرم چطور بردن گروهی را جشن بگیرم.»

یکی از آن‌ها گفت: «هیچ‌وقت جایی نبوده که این‌طور درباره رقابت و همکاری فکر کنیم. همه‌جا فقط می‌گویند تو باید اول بشوی.»

بازی اوبونتو در آن لحظه تمام نشد؛ تازه از همان‌جا شروع شد.

از آن روز به بعد، در بقیه‌ی فعالیت‌های اردو، مثل ساخت موسیقی گروهی، کشیدن پوستر آینده و تقسیم کار در گروه‌های ۱۸ نفره، دیگر خبری از آن رقابت سخت نبود. بچه‌ها لذت تقسیم کار و همراهی را چشیده بودند.

در روز آخر اردو، همان بچه‌هایی که اول ناراحت شده بودند، گفتند: «آن بازی سخت‌ترین و در عین حال بهترین چیزی بود که در این سه روز یاد گرفتیم.»

از آن روز، اوبونتو برای آن‌ها فقط یک کلمه نبود. بین خودشان به یک قانون تبدیل شده بود؛ من هستم، چون ما هستیم. یک نفر نمی‌تواند خوشحال باشد در حالی که بقیه ناراحت هستند.



